

شهادت شهید رسول جاهدالوار (1366ش)

شهید رسول جاهدالوار، پانزدهم اسفندماه ۱۳۴۷ش در محله حکم‌آباد شهر تبریز چشم به جهان هستی گشود. رسول در خانواده‌ای منور و مزین به نور اسلام و ایمان رشد کرد...



www.Sajed.ir

شهید رسول جاهدالوار، پانزدهم اسفندماه ۱۳۴۷ش در محله حکم‌آباد شهر تبریز چشم به جهان هستی گشود. رسول در خانواده‌ای منور و مزین به نور اسلام و ایمان رشد کرد و پرورش یافت. او هم‌چون دیگر هم‌سالانش در هفت سالگی قدم در راه کسب علم و دانش گذارد. اما به‌علت نیاز خانواده‌اش نصف روز را به نقاشی اتومبیل مشغول بود و نصف دیگر روز را به درس خواندن سپری می‌کرد. رسول، عاشق اسلام و انقلاب بود. هنوز هم پایگاه مقاومت «مسجد بزرگ حکم‌آباد« و پایگاه مقاومت «مالک اشتر«، نوجوان باوقار و بی‌باکی را که شب و روزش به خدمتی‌گذشت و سیمای مهربانش یادآور برادر شهیدش «صمد« بود را فراموش نکرده است. رسول، چهارده سال بیش‌تر نداشت که شوق پرواز و هجرت در دلش آشیانه ساخت. او به راه رفته برادر می‌اندیشید، به سلاح او، به سرزمین عروج. زمانی که در شهر بود اندوهی بی‌حصار میان چشم‌های آسمانی‌اش سوسو می‌زد. بیست و دوم خردادماه سال ۱۳۶۶ هجری شمسی از راه رسیده بود. آفتاب تازه خود را به بام آسمان رسانده و ستارگان خاکی را با اشتیاق به نظاره نشسته بود و رسول تازه از راز و نیاز فارغ شده بود و هنوز چشمانش از نم اشک مرطوب بود و آتش آه سینه‌اش از حسرت فراق خاموش نشده بود. چشمانش رنگ دیگری داشت، نگاهش بوی یاس می‌داد و شاید در خلسه آن آرامش آسمانی، آخرین دقایق انتظار را به شمارش ایستاده بود که تیر مستقیمی به بهانه عروج او، فضا را شکافت و بر سینه مهربانش بوسه زد. رسول تاب ماندن نداشت، برادرش صمد او را به میهمانی شقایق‌ها فراخوانده و این زخم چون عطر بارانی نباریده، شوق سیراب شدن و طراوت را در جان‌ش شعله‌ور ساخته بود که آرام نالید: «خدایا! تاب ماندن ندارم، خدایا مرا از قفس جان برهان...« منطقه شلمچه بود گروهان یکم، گردان حبیب بن مظاهر (س) لشکر ۳۱ عاشورا و رسول بی‌تاب رفتن... که در مسیر انتقال به پشت خط مقدم، اصابت خمپاره‌ای به ماشین حامل مجروحان، جان آسمانی رسول را در نوزدهمین بهار عمرش از قفس تن وارهایند و در جوار حسینیان آسود.